

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»
سال ششم، شماره سوم (پاییز ۱۳۹۷)

تحلیل داستان یوسف علیه السلام بر پایه روایت‌شناسی (با تکیه بر نظریه ژپ لینت ولت)

فاطمه سعیده اقارب‌پرست^۱

مهدی مطیع^۲

چکیده

یکی از شاخه‌های نقد ادبی، روایت‌شناسی و بررسی دستور زبان حاکم بر روایت‌های داستانی است. از ویژگی‌های بارز قرآن استفاده از عناصر روایت در پردازش داستان است. هدف این پژوهش، تحلیل شیوه روایی داستان زندگی حضرت یوسف علیه السلام با استفاده از نظریه «ژپ لینت ولت»^۳ فرانسوی است که بر اساس روش توصیفی - تحلیلی به بررسی و تحلیل عناصر داستانی نظیر زاویه دید، طرح، ساختار و نوع روایت می‌پردازد. در این شیوه با توجه به ناهمسانی عملی میان راوی و کنشگر، دو شکل اصلی روایتی، شامل روایت دنیای داستان ناهمسان و همسان تعریف می‌شود. داستان زندگی یوسف علیه السلام از جهت گونه روایی، ناهمسان و به صورت تلفیقی متن نگار و کنشگر روایت گردیده است. نوع زاویه دید، بیرونی از نوع دانای کل روایت شده است. الگوی طرح‌های داستان دارای ساختاری کامل است به جز الگوی اولین طرح داستان که نیروی سامان‌دهنده ندارد و با الگوی آخرین طرح داستان رمزگشایی شده و به نوعی جلوه‌های هنری روایت به اوج خود رسیده است. نقش الگویی در ماجراهای زندگی یوسف علیه السلام مخاطب را با آموزنده‌ترین برداشت‌های تفسیری روبرو می‌کند و دانای کل با پردازشی مطلوب و ساختاری هنرمندانه در مؤلفه‌های روایتگری، جلوه‌هایی از رسیدن به کمال و سیر و سلوک معنوی را در دشوارترین عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی برای خواننده ترسیم می‌کند و این چنین زبان قرآن را برای مخاطب، گویا و فصیح می‌گرداند.

کلیدواژه‌ها: داستان حضرت یوسف علیه السلام، ژپ لینت ولت، طرح داستان، زاویه دید.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۲۸

dr.aghareb@gmail.com

m.motia@ltr.ui.ac.ir

3. Jaap Lintvelt

۱- دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان

۲- نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان

۱ - مقدمه

هر داستان از مجموعه‌ای عناصر تشکیل شده است که در شکل و قالب خاصی به قصه جهت می‌بخشند و به‌سوی هدف آن حرکت می‌کنند. بافت اصلی قصص قرآن از سه عنصر شخصیت، حادثه و پیام تشکیل شده و از عناصر دیگر به شیوه‌ای هنرمندانه به تناسب شرایط طرح قصه بهره‌برداری شده است (ملیبوی، ۱۳۷۵: ۸۵).

قرآن کریم نیز به‌عنوان متنی با داستان‌های متنوع که در مواجهه و تخطاب با زبان عصر خویش شکل گرفته است خالی از ویژگی‌های زبانی نیست. ساختار پی‌رنگ در داستان‌های قرآن همراه با توالی رخدادها در بستر زمان، انسان را برای درک پدیده‌ها و مسائل پیرامون خویش آشنا می‌سازد به‌گونه‌ای که این آموزه‌ها بتواند تجربه‌های آینده انسان را در میان رخدادها سامان دهد. از آنجا که داستان‌های قرآن از ساختار و پردازشی ویژه برخوردار است و از عناصر روایتگری به‌طور جامع بهره‌مند است، این پژوهش به تحلیل ساختار داستان حضرت یوسف علیه السلام پرداخته است. پرسش‌های اصلی که در این جستار کوشیده‌ایم به آن پاسخ دهیم، عبارت است از:

الف. داستان حضرت یوسف علیه السلام تا چه اندازه با معیارهای داستان‌وارگی از حیث ساختار هماهنگی دارد؟

ب: با نگاه روایت‌شناختی، نقش زاویه دید در ابعاد تربیتی داستان حضرت یوسف علیه السلام چیست؟ برای پاسخ دادن به این دو پرسش اساسی و مشخص کردن گونه روایی، طرح و زاویه دید داستان حضرت یوسف علیه السلام در این جستار از نظریه ژپ لیت و لت ۴ و ژراژ ژنت ۵ بهره برده و با استفاده از تئوری مورد بحث، سبک روایی و طرح آن مورد بررسی قرار گرفته است.

۲ - چهارچوب نظری پژوهش

طرح‌شناسی داستان:

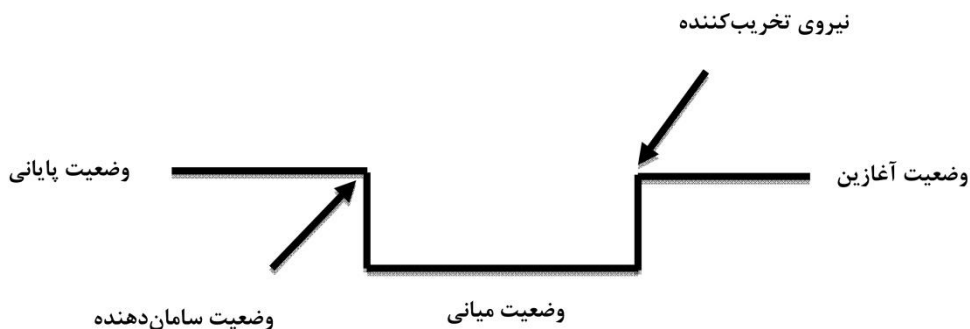
طرح (Plot) در نمایشنامه، شعر و یا داستان، عبارت از نقشه، نظم، الگو و شمایی از حوادث است، همچنین در طرح، «عناصر با یکدیگر ارتباط اندام‌وار دارند و اصل علیت بر آنها حاکم است» (مندنی

پور، ۱۳۸۹: ۱۲۹). تودروف^۶ در تعریفی ساده از طرح، آن را «گذر از یک مرحله تعادل، به مرحله دیگر می‌داند» (اخوت، ۱۳۷۱: ۲۳). میان تعادل اولیه و تعادل ثانویه یعنی وضعیت آغازین و وضعیت پایانی می‌توان سه مرحله‌ی دیگر در نظر گرفت.

قسمت آغازین معمولاً مقدمه‌چینی و معرفی شخصیت‌هاست. سپس حادثه‌ای این تعادل را بر هم می‌زند که با عنوان نیروی تخریب‌کننده از آن یاد می‌شود. جایگاه این نیرو در داستان‌های مختلف با تم‌ها (Themes) و سبک‌های گوناگون متفاوت است، مثلاً ممکن است نیروی تخریب‌کننده در ابتدای داستان باشد.

در پاره‌ی میانی عمدتاً از کشمکش‌ها سخن به میان می‌آید. سپس نیروی سامان‌دهنده وارد عمل می‌شود و مشکلات پیشین را برطرف می‌کند و به‌نوعی گره‌گشایی صورت می‌گیرد. در قسمت پایانی نیز نتیجه و مقصود نویسنده برای خواننده روشن می‌شود.

در یک نمودار کلی و با توجه به توضیحات، مراحل شکل‌گیری طرح داستان را - اگر همه بخش‌های آن کامل باشد- می‌توان به‌صورت ذیل ترسیم کرد:



۳- زاویه‌ی دید (Point of viwe)

زاویه‌ی دید، دستگاه مجازی منحصربه‌فردی است که برای روایت داستان، طراحی می‌شود. طراحی این دستگاه «تعیین‌کننده و تشخیص‌دهنده نگاهی است که میزان دقیق اشیاء داستانی متناسب با نگاه نویسنده، به فضا، مکان و اشیاء یک واقعه را شکل می‌دهد تا مکاشفه‌ی نویسنده و اشیاء مخلوقش در واقعه‌ی داستانی بهتر درک شود» (خسروی، ۱۳۸۸: ۵۷).

6.Todorov

ژرار ژنت نظریه‌پرداز فرانسوی با تأثیر از ساختارگرایان روسی، پنج حوزه را در بررسی روایت و زمان‌بندی طرح می‌کند: ۱. نظم ۲. تداوم (Duration) ۳. بسامد (Frequency) ۴. حالت یا وجه (Mode) ۵. آوا یا لحن، بخش چهارم و پنجم این نظریه در راستای یکدیگر، مربوط به زاویه‌ی دید و جایگاه راوی است. زاویه‌ی دید همان چشمانی است که خواننده از منظر آن روایت را می‌بیند. وجه یا حالت «رابطه‌ی راوی به روایت را مشخص می‌کند و شامل مقوله‌ی فاصله‌ی راوی با روایت و دیدگاه او نسبت به آن است و به این‌گونه مسائل می‌پردازد که آیا داستان با گفتار مستقیم، غیرمستقیم یا غیرمستقیم آزاد بیان شده است» (اخلاقی، ۱۳۷۷: ۶۷).

بررسی این نکات که راوی از چه جایگاهی مثلاً کانون درونی اثر (Inter focalized) یا کانون بیرونی (External focalized) یا فاقد کانون (None focalized) به روایت می‌پردازد، سه گونه زاویه‌ی دید را شکل داده است: ۱. زاویه دید اول شخص (درونی) ۲. زاویه دید سوم شخص (بیرونی) ۳. زاویه‌ی دید صفر

۳-۱- زاویه دید اول شخص (درونی)

در دیدگاه اول شخص یا متکلم وحده، داستان از قول یکی از شخصیت‌های آن روایت می‌شود. این شخصیت می‌تواند اصلی یا فرعی باشد. یا خود نویسنده یکی از افراد داستان باشد و به‌جای قهرمان اصلی بنشیند. این شیوه بیشتر مورد استفاده نویسندگان تواناست و بهترین داستان‌های جهان در همین شیوه نگارش یافته‌اند؛ به عبارت دیگر «در زاویه‌ی دید درونی، خواننده تنها از درون (حالت‌های روانی) و برون (حرکات، شکل) یک شخصیت آگاه است و از درون دیگر شخصیت‌ها بی‌خبر است» (محمدی و عباسی، ۱۳۸۱: ۲۲۹).

۳-۲- زاویه دید سوم شخص (بیرونی)

اگر زاویه دید داستان، به شیوه سوم شخص و از نوع دانای کل باشد، باید راوی را اندیشه‌ای بیرونی و توانمند دانست که شخصیت‌های داستان را از بیرون داستان رهبری می‌کند. دقیقاً بیننده اندیشه‌ها و کرده‌های آنان است و در عمل، حکم همه چیز دانی را دارد. «نویسنده چون گوینده‌ای رفتار و اعمال شخصیت‌های داستان را به خواننده گزارش می‌دهد و وضعیت، موقعیت، چگونگی زمان و مکان را تصویر می‌کند. به قالب شخصیت‌های داستان می‌رود و با ذهنیت آن‌ها نسبت به شخصیت‌های دیگر و اوضاع و احوال حاکم بر داستان داوری می‌کند و وضعیت و موقعیت‌های زمانی و مکانی داستان را شرح می‌دهد» (میرصادقی، ۱۳۹۱: ۳۸۳).

۳-۳- زاویه دید صفر یا بدون زاویه دید

داستان از نقطه‌نظر کسی روایت می‌شود که اطلاعاتش بیش از همه است و بر همه چیز نظارت دارد. در این نوع زاویه دیدگاهی بیننده «در بلندی می‌ایستد و گاهی از دور همه چیز را از نظر می‌گذراند. گاهی نزدیک می‌شود، آن‌قدر نزدیک که در ذهن شخصیت‌ها فرو می‌رود و آنجا به روایت می‌پردازد» (محمدی، ۱۳۷۸: ۲۲۵)، در این حالت با دانای کل نامحدود مواجه هستیم.

۴- ژپ لینت ولت و گونه‌های روایت

یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان گونه‌های روایی ژپ لینت ولت فرانسوی است که نظریه‌ی خود را بر مبنای سه‌گانه‌ی راوی (Narrateur)، کنشگر (Acteur) و مخاطب (Narrataire) قرار داده است. از منظر وی هر یک از این بخش‌ها، قابلیت بررسی در راستای یکدیگر را دارد و می‌توان به گونه‌شناسی (Typologique) آن‌ها پرداخت. این‌گونه‌شناسی که بر ناهمسانی عملی میان راوی و کنشگر استوار است، دو شکل اصلی روایتی را تشکیل می‌دهد:

۱. روایت دنیای داستان ناهمسان (La narration heterodiegetique): از دیدگاه لینت ولت هرگاه راوی به‌عنوان کنشگر در دنیای داستان پدیدار نشود: راوی \neq کنشگر؛ روایت دنیای داستان ناهمسان است.
۲. روایت دنیای داستان همسان (La narration homodiegetique): در دنیای داستان همسان یک شخصیت داستانی دو نقش را بر عهده می‌گیرد، از یک‌سو به‌عنوان راوی (من-روایت کننده) (Je- narrant) وظیفه‌ی روایت کردن را بر عهده دارد؛ از سوی دیگر همچون کنشگر (من-روایت شده) (Je- narre) عهده‌دار نقش در داستان است. (محمدی و عباسی، ۱۳۸۱: ۲۲۴). از سوی دیگر می‌توان در ذیل هر یک از این موارد، شکل‌های فرعی دیگر را با توجه به مرکز جهت‌گیری (La centre d'orientation) بررسی کرد. دنیای داستانی ناهمسان به سه بخش قابل طبقه‌بندی است:

۴-۱- گونه‌ی روایت متن نگار (Type narrative auctorielle)

زمانی است که مرکز جهت‌گیری نگاه خواننده بر راوی (+) واقع شود؛ نه بر یکی از کنشگران (-). در این حالت راوی همچون نقش ساز روایت، خواننده را به جهان داستان هدایت می‌کند (محمدی و عباسی، ۱۳۸۱: ۲۲۴) به بیان دیگر مرکز جهت‌گیری نگاه خواننده بر روی راوی قرار می‌گیرد و راوی

با کنشگر یکسان نیست. با توجه به تعریف پرسپکتیو روایی (Perspective narrative) راوی دانای کل در این گونه‌ی روایی «از همه چیز با اطلاع است و از تمامیت دنیای داستان خارج آگاه است» (لینت ولت، ۱۳۹۰: ۴۱). شناخت راوی از زندگی درونی نیز نامحدود و خدشه ناپذیر است.

۲-۴ - گونه‌ی روایت کنشگر (Type narrative actoriel)

هنگامی اتفاق می‌افتد که «مرکز جهت‌گیری خواننده بر راوی (-) واقع نشود؛ بلکه درست برعکس بر کنشگران (+) واقع شود» (محمدی و عباسی، ۱۳۸۱: ۲۲۵)، در این حالت دوربین بر یکی از کنشگران متمرکز می‌شود. به دیگر سخن، هر جا که کنشگر مورد نظر در مرکز توجه قرار گیرد، خواننده می‌تواند کنش‌های داستانی را مشاهده کند؛ لذا محدودیت بیشتری نسبت به گونه‌ی روایی متن نگار وجود دارد. «با اتخاذ پرسپکتیو یک کنشگر، راوی بر شناخت درونی آن کنشگر محدود می‌شود».

۳-۴ - گونه‌ی روایت خنثی (Type narrative neuter)

زمانی است که نه راوی (-) و نه حتی کنشگر (-) هیچ کدام در مرکز توجه خواننده قرار ندارند. در نتیجه «هیچ مرکز جهت‌گیری فردی (Individualise) برای نگاه خواننده وجود ندارد» (محمدی و عباسی، ۱۳۸۱: ۵۸)، در این حالت راوی درباره‌ی شخصیت‌ها وضعیتی خنثی دارد و درباره آن‌ها قضاوت و تفسیری انجام نمی‌دهد. در حقیقت راوی همچون دوربینی است که «حالتی ابژکتیو (Objective) یا بیرونی را اتخاذ می‌کند» (همان). روایت در دنیای داستانی همسان به دو گروه قابل طبقه‌بندی است: ۱. گونه روایت متن نگار ۲. گونه روایت کنشگر

۱-۳-۴ - گونه روایت متن نگار

در این گونه «خواننده به یاری پرسپکتیو روایتی شخصیت - راوی (من روایت کننده) با دنیای داستان آشنا می‌شود. در حقیقت شخصیتی - راوی با نگاه به پشت سر یا به گذشته‌ی خود آنچه را که برایش پیش آمده است، روایت می‌کند» (محمدی و عباسی، ۱۳۸۱: ۲۲۵). در این گونه روایت‌ها، راوی هم کارکرد بازنمایی و هم کارکرد کنشی بر عهده دارد. در این شرایط «شخصیت - راوی می‌تواند یک بعد مسافت زمانی یا روانی را اختیار کند و بدین وسیله زندگی‌ای را که در گذشته به‌عنوان شخصیتی - کنشگر تجربه کرده است، بازبینی کند» (لینت ولت، ۱۳۹۰: ۹۹).

۴-۳-۲- گونه روایت کنشگر

در دنیای داستان همسان «شخصیت - راوی (من - روایت کننده) با شخصیت کنشگر (من - روایت شده) کاملاً یکسان می‌باشد» (محمدی و عباسی، ۱۳۸۱: ۲۲۵)، در این حالت راوی قادر است که گذشته‌اش را دوباره زنده کند. به بیان دیگر دوربین تنها با یکی از کنشگران همراه است و اتفاقات از منظر او روایت می‌شود. راوی چیستی و هویت متن را مشخص می‌کند. «شیوه‌ها و شگردهایی که برای متن انتخاب می‌شود، یکی از عوامل مهم تمایز متون روایی است» (مدبری و حسینی سروری، ۱۳۸۷: ۴). در پایان می‌توان تفاوت میان گونه‌های روایی را چنین جمع‌بندی کرد: «تنها تفاوت میان گونه‌ی روایی همسان کنشگر و گونه‌ی روایی ناهمسان کنشگر در جایگاه راوی است، در نوع همسان راوی به‌عنوان کنشگر معرفی می‌شود که با همان حالت اصلی در بطن داستان قرار دارد؛ در حالی که در نوع ناهمسان؛ راوی با کنشگر داستان بیگانه است و این دو یکی نیستند؛ راوی در یک محیط است و کنشگر در محیط دیگر... تفاوت میان گونه‌ی روایی همان کنشگر است که این مسئله، همه چیز دانی و عمق دید او را محدود می‌کند، برخلاف گونه‌ی روایی متن نگار که دانای کل می‌تواند درون کنشگران دیگر را به تصویر بکشد» (Lintvelt, 1981:71).

با توجه به نظریه‌های مذکور به بررسی ساختار داستانی حضرت یوسف علیه السلام می‌پردازیم:

۵- سبک روایی داستان حضرت یوسف علیه السلام

داستان زندگی حضرت یوسف علیه السلام را می‌توان چهار قسمت، خلاصه نمود:

- ۱- خواب دیدن یوسف علیه السلام و توطئه برادرانش
- ۲- نجات یوسف علیه السلام از چاه
- ۳- آزادی یوسف علیه السلام از زندان
- ۴- حرکت یعقوب علیه السلام برای دیدار یوسف علیه السلام

۵-۱- قسمت اول: خواب دیدن یوسف علیه السلام و توطئه برادرانش

۵-۱-۱- خلاصه طرح داستان «خواب دیدن یوسف علیه السلام و توطئه برادرانش»

حضرت یوسف علیه السلام یکی از پیامبران الهی است. او فرزند حضرت یعقوب است و در سرزمین حران به دنیا آمد. یوسف علیه السلام در سن ۹ سالگی رؤیایی دید که ۱۱ ستاره و خورشید و ماه در برابر او

سجده می‌کنند. پدرش که تعبیر خواب می‌دانست متوجه شد که خداوند او را به پیامبری برمی‌گزیند. از این رو بیشتر به او اظهار علاقه می‌کرد و این امر سبب حسادت برادران یوسف علیه السلام گردید. آن‌ها تصمیم به قتل او گرفتند. اما یکی از برادران پیشنهاد کرد که یوسف علیه السلام را در بیابان، به چاهی بیندازند، شاید کاروانی او را با خود ببرد. بدین ترتیب، برادران نقشه خود را عملی نمودند. یوسف علیه السلام را به چاه انداختند و لباسش را به خون آغشته کردند و برای پدرش آوردند.

۵-۱-۲- تحلیل گونه روایت و شرح طرح داستان «خواب دیدن یوسف علیه السلام و توطئه برادرانش»

داستان خواب دیدن یوسف علیه السلام و توطئه برادرانش، از نوع ناهمسان کنشگر و با زاویه دید بیرونی است، نقل داستان توسط دانای کل و با بیان جزئیات خواب توسط یوسف علیه السلام شروع و با تعبیر آن توسط یعقوب علیه السلام در سوره یوسف، آیات ۴ تا ۱۴ بیان گردیده است.

در آیه ۱۵ تا ۱۸، راوی، چهره شخصیتی خود را آشکار می‌کند و لحظاتی داستان را به صورت ناهمسان متن نگار و با لحن حمایت از یوسف علیه السلام بیان داشته و دوباره به روش کنشگر روایت را ادامه می‌دهد. الگوی آغازین طرح با خواب دیدن یوسف علیه السلام شروع گردیده و با آگاهی یعقوب علیه السلام از تعبیر رؤیا و علم او به پیامبر شدن فرزندش، سبب ابراز علاقه به او گردید. به دنبال آن حسد ورزیدن و توطئه برادران، نیروی تخریب‌کننده داستان و در وضعیت میانی منجر به گفتگوی میان برادران با پدر شد که نتیجه آن به چاه افتادن یوسف علیه السلام در وضعیت پایانی داستان است. الگوی طرح، کامل نبوده و نیروی سامان دهنده‌ای در داستان وجود ندارد.

توطئه برادران (اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا)



گفتگوی برادران با پدر و بردن یوسف (ع) به بیابان (قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَآ تَأْمَنَّا)

مقدمه قصه بر آگاهی دهی از حکایت بهترین قصه و بی‌اطلاع بودن نخستین مخاطب (پیامبر اسلام) از قصه، تأکید می‌کند. تأکید بر عدم آگاهی پیامبر را می‌توان اشاره به وجود روایت‌هایی دیگر از این قصه دانست، روایاتی که پیامبر اسلام از آن‌ها بی‌اطلاع بوده است و اکنون قرآن روایت خود را از آن

ماجرای کهن نقل می‌کند. در ابتدای مقدمه بر روشنگر بودن نیز تأکید می‌شود، «الر تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (یوسف: ۱). قصد قرآن از روایت قصه‌ها، پیش از قصه‌گویی، آموزش و بعد اصلاح دیگر روایت‌هاست و بدیهی است که در این بازگویی فرم ارائه قصه متناسب با مضمون، هدف و زمان راوی تغییر می‌کند (حسینی، ۱۳۸۲: ۱۶۰). شیوه روایت قصه، به سبک شیوه روایت مدرن سیال آغاز می‌شود تا ویژگی هدفمند بودن قصه رعایت شود. در این روایت بی‌هیچ اطابایی به اصل قصه می‌رسیم تا چنان‌که در مقدمه آمده است حقیقت ماجرا را دریابیم. شیوه سیال روایت، پابندی به شیوه‌ای نو و نشان از رشد مخاطبان است.

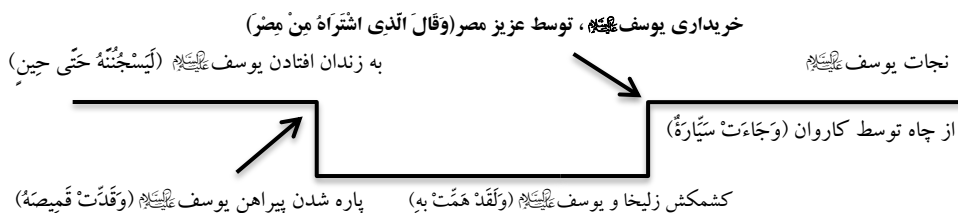
۵-۱- قسمت دوم: نجات یوسف علیه السلام از چاه

۵-۱-۲- خلاصه طرح داستان «نجات یوسف علیه السلام از چاه»

یوسف علیه السلام توسط کاروانی از چاه نجات یافته و به وزیر پادشاه مصر فروخته شد. هنگامی که یوسف علیه السلام به سن بلوغ رسید، زلیخا قصد ارتباط با او را گرفت. اما یوسف علیه السلام از وی امتناع ورزید. زلیخا، شوهر خود را تحریک کرد تا یوسف علیه السلام را زندانی نماید. یوسف علیه السلام سال‌ها در زندان به سر برد. روزی پادشاه خواب آشفته‌ای دید که هیچ‌کدام از معبران نتوانستند آن را تعبیر کنند درحالی‌که یوسف علیه السلام آن خواب را تعبیر نمود و پادشاه به درایت و هوش یوسف علیه السلام پی برد و دستور داد که او را به قصر دعوت نمایند، در این زمان زلیخا نیز به جرم خود اعتراف نمود.

۵-۱-۲-۱- تحلیل گونه روایت و شرح طرح داستان «نجات یوسف علیه السلام از چاه»

داستان نجات یوسف علیه السلام از چاه، از نوع ناهمسان کنشگر است. در فراز اول راوی به نقل داستان به صورت سوم شخص پرداخته است و نقش شخصیتی و حمایتگر خود را نمایان نموده و دلیل یاری خود را پاداش نیکوکاران برمی‌شمارد و داستان را به صورت متن گرا بیان می‌کند و بلافاصله وجود شخصیتی راوی در پرده می‌رود و داستان با جزئیاتش دوباره از نوع ناهمسان کنشگر در آیات ۲۱ تا ۵۴ ادامه می‌یابد. بیان داستان نجات یوسف علیه السلام از چاه، دارای الگوی طرح کامل است و وضعیت آغازین و پایانی طرح با نجات یوسف علیه السلام از چاه و دوباره با اسارت او به زندان پایان می‌پذیرد. نیروی تخریب‌کننده داستان، خریداری یوسف علیه السلام توسط عزیز مصر بوده و با نقشه‌های زلیخا به کشمکش میان او و یوسف علیه السلام در پاره میانی طرح می‌انجامد و نیروی سامان دهنده طرح، نشان از پاره شدن پیراهن یوسف علیه السلام از پشت سر دارد.



این قصه، مانند دیگر قصه‌های قرآن بر موضوع اصلی تکیه دارد. هم‌چنین خیلی از جزئیات قصه حذف شده است. در حالی که خوانندگان خود می‌توانند این جزئیات را حدس بزنند و تابلویی از آن در ذهن خود ترسیم کنند و قصه از آن‌چنان ساختار هنری برخوردار است که خواننده را یاری می‌دهد که این برش‌ها و پرده‌های افتاده داستان را بتواند کشف و استنباط کند. مثلاً در آیه ۵۰ آمده است که یوسف (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به فرستاده عزیز مصر «گفت: نزد، مولایت بازگرد و بپرس حکایت آن زنان که دسته‌ای خود را بریدند، چه بود؟» (ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ) و در آیه بعد آمده است که شاه از زنان مصری خواست حقیقت حال خود را بازگو نمایند (قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ...) در بین این دو آیه مشهود است که پرده‌ای افتاده و داستان برش خورده است و از بازگو کردن و بیان این که عمال و مأموران شاه به سراغ زنان رفتند و آنان را به دربار فراخواندند و زنان به دربار آمدند و شاه این سؤال را از ایشان کرد، خودداری شده است و قرآن با برشی در قصه، صحنه بعدی یعنی حضور زنان در دربار و صحنه سؤال و جواب و گفتگوی پادشاه و زنان را به نمایش گذاشته است (همان: ۳۴۴). بر این اساس تغییر زاویه دید داستان، متناسب با مضمون، هدف و زمان روایت تغییر می‌کند و مخاطب را با شیوه روایت سیال قصه همچنان به پیش می‌برد. پابندی این قصه به ارائه شیوه‌ای نو، نشانه رشد مخاطبان قرآن است.

۳-۵- قسمت سوم: آزادی یوسف (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از زندان

۳-۵-۱- خلاصه طرح داستان «آزادی یوسف (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از زندان»

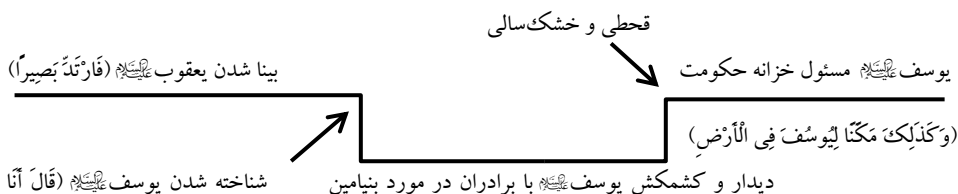
پادشاه که به پاکدامنی یوسف (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پی برد، او را به‌عنوان مسئول خزانه حکومت قرارداد. قحطی در مصر و سرزمین‌های اطراف حاکم شد. یعقوب، فرزندان را برای تهیه مایحتاج خود روانه مصر نمود. یوسف (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برادران خود را شناخت و از آن‌ها خواست که بنیامین را نزد او آورند. هنگام رفتن برادران، مأموران بعد از بازکردن باری که متعلق به بنیامین بود، جنس مفقود شده پادشاه را در آن یافتند

و این چنین بنیامین به عنوان گروگان نزد یوسف علیه السلام ماند. یعقوب آن قدر از فراغ فرزندانش گریست تا چشمانش سفید شد. برادران به دربار یوسف علیه السلام رفته و به نزدش ناله و التماس نمودند تا اینکه دل یوسف علیه السلام به حال آن‌ها سوخت و تصمیم گرفت که خود را به آن‌ها معرفی کند. یوسف علیه السلام به آن‌ها گفت که خداوند با لطف خویش ما را از خطرهای حفظ نمود این پاداشی بود از ناحیه خدا که به خاطر تقوا و صبر و شکیبایی‌ام به من مرحمت فرمود و خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. برادران به خاطر کارهای گذشته از او طلب بخشش کردند و یوسف علیه السلام در حق آن‌ها دعا کرد و پیراهنی به آن‌ها داد. برادران پیراهن را نزد پدر برده و قبل از این که به او برسند یعقوب بوی یوسف علیه السلام را از پیراهن حس نمود و بینائی‌اش را به دست آورد.

۵-۳-۲. تحلیل گونه روایت و شرح طرح داستان «آزادی یوسف علیه السلام از زندان»

ابتدای داستان از نوع ناهمسان متن گرا و راوی با حضور خود در صحنه با لحن بسیار زیبا و با اقتدار، جایگاه رفیع نیکوکاران را متذکر می‌گردد و بلافاصله داستان را تا آخر، به صورت ناهمسان کنشگر ادامه می‌دهد و در فرازی که نگه‌داشتن بنیامین را توسط یوسف علیه السلام یادآور می‌شود، به شیوه‌ای بسیار جالب، به صورت ناهمسان متن گرا، حضور شخصیتی خود را نشان می‌دهد و آن را تدبیری از جانب خود (پروردگار) بیان می‌کند و دوباره با تشریح جزئیات، داستان را به صورت کنشگر، در آیات ۵۶ تا ۹۸ سوره یوسف ادامه می‌دهد.

الگوی طرح کامل، وضعیت آغازین و پایانی در راستای یکدیگر و هماهنگ بوده که با عزیز مصر شدن یوسف علیه السلام شروع و سرانجام به مژده وصل او برای یعقوب علیه السلام می‌انجامد. نیروی تخریب‌کننده داستان، قحطی و خشک‌سالی در مصر است و در پاره میانی طرح، منجر به آمدن برادران، نزد یوسف علیه السلام گردید و یوسف علیه السلام با تدبیری که خداوند به او عطا نمود، بنیامین را نزد خود نگه داشت. نیروی سامان دهنده طرح با شناختن یوسف علیه السلام توسط برادران به نقطه اوج خود رسید و داستان با روشنایی چشم یعقوب علیه السلام به وضعیت پایانی انجامید.



یوسف)

(فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ)

فرازهای پایانی داستان یوسف علیه السلام نشان می‌دهد که «ایمان کامل که همان توحید خالص بوده باشد مقام عزیز و فضیلت کمیابی است که جز اقل قلیلی از مردم به آن نرسند» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۱: ۴۲۶) و آنچه سبب عزت و اعتبار یوسف علیه السلام و رسیدن به دیدار یعقوب گشت، در حقیقت منت خدا بر ایشان بود و قرآن «سبب این منت الهی را بیان فرمود: (إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)» (همان: ۳۶۹). در حقیقت راوی با بیان روایت و بهره‌گیری از جلوه‌های هنری داستان، مخاطب را به همراه آورده و دلایل نصرت و پیروزی قهرمان داستان را بیان می‌کند.

۵-۴- قسمت چهارم: حرکت یعقوب برای دیدار یوسف علیه السلام

۵-۴-۱. خلاصه طرح داستان «حرکت یعقوب برای دیدار یوسف علیه السلام»

یعقوب و فرزندان آماده حرکت از کنعان به سوی مصر شدند. یوسف علیه السلام از پدر استقبال نمود و آن‌ها در برابرش به سجده افتادند. در این هنگام یوسف علیه السلام به یاد خوابی که در دوران کودکی دیده بود افتاد و رو به پدر کرد و گفت ای پدر، این تعبیر خواب سابق من است که خداوند آن را محقق نمود.

۵-۴-۲. تحلیل گونه روایت و شرح طرح داستان «حرکت یعقوب برای دیدار یوسف علیه السلام»

داستان حرکت یعقوب برای دیدار یوسف علیه السلام از نوع ناهمسان کنشگر است، راوی دانای کل، داستان را با زاویه دید بیرونی از نوع سوم شخص بیان می‌کند و بدون نمایان کردن چهره شخصیتی خود، داستان را در آیات ۹۹ تا ۱۰۱ سوره یوسف نقل می‌کند.

الگوی آغازین طرح با حرکت یعقوب به سوی یوسف علیه السلام شروع گردیده و نیروی سامان‌دهنده طرح، ورود با شکوه و عزت یعقوب به دربار یوسف علیه السلام است و در وضعیت پایانی داستان، این هجران چندساله به پایان می‌رسد، وضعیت آغازین و پایانی در راستای یکدیگر است. الگوی طرح کامل نبوده، نیروی تخریب‌کننده و وضعیت میانی در داستان وجود ندارد.

دیدار یعقوب و یوسف علیه السلام (وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ)



ورود به دربار یوسف علیه السلام (آوَى إِلَيْهِ أَبُوهُ)

حرکت یعقوب برای دیدار یوسف علیه السلام

(فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ)

از آنجا که روش القای پیام و اندیشه در داستان به گونه‌ای است که مخاطب در فضای داستان و در ضمن عمل داستانی، چنان احساس کند که به مانند یکی از اعضای داستان، صحنه‌ها و وقایع را یکی پس از دیگری پشت می‌گذارد، زیرا «داستان‌های قرآن الگوی مناسبی از درگیری بین حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شر است و مصداق چنین درگیری‌هایی در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود داشته است. نتیجه و حاصل این داستان‌ها به نفع اهل خیر تمام می‌شود» (پروینی، ۱۳۷۸: ۱۸۷). درونمایه و اندیشه کلی داستان یوسف علیه السلام «بیان ولایت خداوند نسبت به بنده مخلص خداست» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۱: ۱۶۲) و نشان می‌دهد که نقل داستان در قرآن، بیانگر اهداف دینی است چنانچه در خلال داستان یوسف علیه السلام عبرت گرفتن و پندآموزی، تصریح گردیده است (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ، به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است) (یوسف، آیه ۱۱۱).

۶- تحلیل ساختاری و معنایی داستان یوسف علیه السلام

ساختار داستان از عناصر، صحنه (زمان و مکان)، شخصیت و پی‌رنگ تشکیل گردیده است. شخصیت، بازیگر اصلی داستان است و پی‌رنگ، شبکه استدلالی حوادث داستان است. ساختار هر پی‌رنگ از وضعیت، گره‌افکنی، کشمکش و درنهایت، گره‌گشایی تشکیل گردیده است. داستان‌های قرآن به طرز کارآمدی از عناصر داستان بهره‌مند بوده و با استفاده از عناصری چون کشمکش و بیان درگیری‌ها و برخوردهایی بین حق و باطل، عبرت گرفتن از سرگذشت امت‌های پیشین را در قالب داستان نقل می‌کند.

۱-۶- عنصر کشمکش در داستان یوسف علیه السلام

راوی در داستان یوسف علیه السلام در چند مرحله به طرح کشمکش و بازگشایی آن می‌پردازد. این کشمکش‌های مختلف داستان از هم جدا و مستقل نیستند بلکه بازگشایی هر کشمکش به طرح کشمکش دیگری می‌انجامد و نیز کشمکش آغازین داستان در وضعیت پایانی داستان حل می‌شود.

کشمکش زلیخا و یوسف علیه السلام

کشمکش یعقوب علیه السلام با فرزندان

کشمکش یوسف علیه السلام و برادران در مورد بنیامین

۶-۱-۱. کشمکش زلیخا و یوسف علیه السلام

مهم‌ترین کشمکش در داستان یوسف علیه السلام کشمکش میان زلیخا و یوسف علیه السلام است. این کشمکش در خفا و پنهان صورت می‌گیرد و داستان به سوی گره‌افکنی و بحران پیش می‌رود. این کشمکش ابتدا با عصیان و شورش زلیخا آغاز می‌شود و با مخالفت یوسف علیه السلام لحظاتی به کشمکش جسمانی و نهایتاً به کشمکش اخلاقی تبدیل می‌گردد. در حالی که همه شرایط برای یوسف علیه السلام فراهم است اما با مشاهده برهان الهی، از دعوت زلیخا سرپیچی می‌کند و آنچه از ابتدای سوره در مورد یوسف علیه السلام بیان شده، در این قسمت از داستان به اوج خود می‌رسد و آن صفت «محسنین» و در زمره نیکوکاران قرار گرفتن است. در این کشمکش با یاری خداوند، گره‌گشایی به وسیله فرد با تدبیری به وجود می‌آید که پاره شدن لباس یوسف علیه السلام از پشت را دلیلی بر بی‌گناهی او بیان می‌کند.

وجود کشمکش در داستان‌های قرآن، از نکات بسیار حساس و دقیق اخلاقی برخوردار است. همان‌طور که در داستان یوسف علیه السلام ملاحظه می‌شود، عنصر کشمکش با گره‌افکنی زلیخا به نقطه اوج خود می‌رسد و با تغییری ناگهانی در روند وقوع رویداد، سیر صعودی داستان دچار بحران گردیده و باعث گسترش کشمکش می‌شود و توکل یوسف علیه السلام بر خداوند سبب یاری رساندن پروردگار و گره‌گشایی در این کشمکش می‌گردد.

۶-۱-۲. کشمکش برادران با یوسف علیه السلام

کشمکش برادران یوسف علیه السلام ابتدا به صورت نهفته در دل ایشان و با حسادت شروع گردید و با توطئه علیه یوسف علیه السلام و جدا نمودن او از یعقوب علیه السلام ادامه یافت، عصیان و شورش برادران در مورد یوسف علیه السلام از نوع کشمکش عاطفی است و گره‌افکنی در این کشمکش با انداختن یوسف علیه السلام به چاه به اوج خود می‌رسد و به یاری خداوند، این کشمکش با آمدن کاروانی بر سر چاه، گره‌گشایی می‌شود.

۶-۱-۳. کشمکش یوسف علیه السلام و برادران در مورد بنیامین

کشمکش یوسف علیه السلام و برادران در مورد بنیامین، از نوع کشمکش ذهنی بوده و با گره‌افکنی یوسف علیه السلام با پنهان کردن جام در بار بنیامین به نقطه اوج خود می‌رسد و زمانی که یوسف علیه السلام خود را به برادران معرفی می‌کند، گره‌گشایی به وجود می‌آید.

۲-۶. شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی در داستان یوسف علیه السلام

از دیگر عناصر داستان شخصیت‌پردازی است که گاه شخصیت اصلی و گاه فرعی است. شخصیت اصلی: یوسف علیه السلام از نقطه آغازین تا پایان داستان، نقش محوری و نقطه مرکزی داستان است و در حوادث و موقعیت‌های مختلف حضور فعال و چشمگیر دارد، شخصیت یوسف علیه السلام به عنوان شخصیت مثبت و قهرمان داستان است و در صحنه‌های مختلف با شخصیت‌های فرعی داستان روبرو است.

شخصیت‌های فرعی: این داستان در موقعیت‌های مختلف دارای شخصیت‌های فرعی است که هرکدام در برهه‌ای از داستان، نقش مشخص و محدودی را ایفا می‌کنند و از طریق این شخصیت‌ها به حوادث و موقعیت‌های مختلف پی برده می‌شود. شخصیت‌های فرعی داستان یوسف علیه السلام به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. **نیروهای همسو:** شخصیت‌هایی هستند که با اهداف شخصیت اصلی، یعنی یوسف علیه السلام همراه هستند، مانند یعقوب علیه السلام و بنیامین.

۲. **نیروهای مخالف:** شخصیت‌هایی که در مقابل اهداف یوسف علیه السلام می‌ایستند که عبارتند از: برادران، زن عزیز مصر، عزیز مصر.

۳. **نیروی مکمل:** شخصیت‌هایی هستند که در ساختار داستان جایگاه دارند. آن‌ها ممکن است هم جزء نیروهای مخالف و هم جزء نیروهای موافق باشند. مانند کاروانیان، دو زندانی، زنان مصر. شخصیت‌پردازی در داستان یوسف علیه السلام با تکیه بر گفتگو و رفتار و اعمال به دو روش مستقیم و غیرمستقیم صورت گرفته است:

مستقیم: معرفی شخصیت‌ها و ابلاغ اندیشه و پیام آن‌ها از جملات خبری و توصیفی استفاده شده است. مانند: «انه من عبادنا المخلصین» (یوسف: ۲۴)؛ از بندگان خالص یافته ماست. «انک کنت من الخاطئين» (یوسف: ۲۹)؛ (ای زن) از خطاکاران بوده‌ای.

غیرمستقیم: عنصر گفت‌وگو در معرفی شخصیت‌های داستان یوسف علیه السلام نقش اساسی دارد.

۱. حسادت برادران: «لا تقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا» (یوسف: ۵)؛ خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که در حقت مکر می‌کنند.

۲. یوسف علیه السلام برگزیده و خواب‌گزار: «و کذلک یجتیک ربک و یعلمک من تاویل الاحادیث» (یوسف: ۶)؛ و بدین‌سان پروردگارت تو را بر می‌گزیند و به تو تعبیر خواب می‌آموزد.

۳. یوسف علیه السلام مورد توجه پدر است: «اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا» (یوسف: ۸)؛ یوسف و برادرش از ما نزد پدر عزیزترند.

۴. یعقوب علیه السلام نگران یوسف علیه السلام است: «قال انی لیحزنی ان تذهبوا به و اخاف» (یوسف: ۱۳)؛ این که شما ببردش مرا اندوهگین می‌کند و می‌ترسم.

۵. قدرتمند بودن و برومند بودن برادران یوسف علیه السلام: «نحن عصبه» (یوسف: ۸ و ۱۴)؛ ما جوانان برومند هستیم.

۶. کامخواهی زن عزیز مصر: «و غلقت الابواب و قالت هیت لک» (یوسف: ۲۳)؛ همه درها را بست و گفت بیا پیش من.

۷. زیبایی یوسف علیه السلام: «و قال اخرج علیهن فلما راینه اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حاشا لله ما هذا بشر ان هذا الا ملک کریم» (یوسف: ۳۱)؛ [به یوسف] گفت بر آنان ظاهر شو، آنگاه که دیدندش بس بزرگش یافتند و [از بی حواسی] دستانشان را [جای ترنج] بریدند و گفتند پناه بر خدا این آدمیزاده نیست، این جز فرشته ای گرامی نیست (ر.ک: آیت اللهی، ۱۳۸۶: ۱-۲۰).

زلیخا در داستان یوسف علیه السلام از جمله شخصیت‌های منفی پویاست که متحول شده و به شخصیت مثبت تبدیل گردیده است: «قالت امراه العزیز الان حصحص الحق انا راودته عن نفسه و انه لمن الصادقین» (یوسف: ۵۱)؛ همسر عزیز گفت اکنون حقیقت آشکار شد من [بودم که] از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است.

هم‌چنین برادران یوسف علیه السلام که پشیمان گشته و شخصیت منفی آن‌ها به شخصیت مثبت تبدیل گردید: «قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین» (یوسف: ۹۷)؛ گفتند ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم.

در داستان یوسف علیه السلام انواع شخصیت‌پردازی (از طریق گفتگو، اکشن و واکنش، محیط، بیان افکار شخصیت به صورت سیال ذهن) توسط راوی دانای کل بیان گردیده است.

۳-۶. زمینه‌ها یا صحنه‌های کاربردی در داستان یوسف علیه السلام (موقعیت‌های زمانی و مکانی رخدادها)

گونه روایی در داستان یوسف علیه السلام به نوعی تلفیقی میان گونه روایی متن گرا و گونه روایی کنشگر است راوی به عنوان مرکز جهت‌گیری، ایفای نقش می‌کند، سازمان‌دهی زمانی نظم و دیرش بر عهده اوست و در برهه‌ای از داستان که به نقطه اوج خود می‌رسد با حضور شخصیتی خود، روایت را به صورت متن گرا بیان می‌کند و در حقیقت نمودارهای تربیتی را با ابعاد حمایتی خویش ترسیم می‌کند و دوباره به نقل داستان با جزئیات آن از زاویه دید کنشگر می‌پردازد. صحنه‌پردازی و موقعیت‌های زمانی و مکانی در داستان یوسف علیه السلام همراه با گونه روایی است.

۶-۳-۱. زمان در داستان یوسف علیه السلام

در داستان یوسف علیه السلام زمان عمل روایت با گونه روایی داستان، مطابقت دارد و از دو شیوه متن گرا و کنشگر استفاده گردیده است، در گونه روایی متن گرا، زمان روایت پس از زمانی است که داستان در آن انجام شده و در گونه روایی کنشگر، سازمان‌دهی زمانی به عهده کنشگری است که در مرکز جهت‌گیری واقع شده است و بدین ترتیب، زمان عمل روایت هم‌زمان با زمان حال یا آینده بیان می‌گردد و عمل روایت با کنش داستانی تلاقی دارد، به‌گونه‌ای که عمل روایت هم‌زمان با کنش داستانی صورت می‌پذیرد.

داستان از زمان حال شروع شده و روایت گر ابتدا از قصد خود مبنی بر روایت داستان یوسف علیه السلام پرده برمی‌دارد، سپس با بیان زمان وقوع حوادث روایت را با ظرف زمان «اذ» ادامه می‌دهد، زمان عمل روایت، از نوع پسین و گذشته است و گاه به مقتضای نوع روایت، زمان عمل روایت، همراه با شخصیت و کنشگر به زمان حال یا آینده بیان می‌گردد.

۶-۳-۲. نظم در داستان یوسف علیه السلام

داستان یوسف علیه السلام طولانی‌ترین داستان قرآن است و یک سوره کامل و طولانی به آن اختصاص یافته است و بر خلاف بسیاری از داستان‌های قرآن، به شکل واحد و منسجم فقط در یک سوره نقل گردیده است. سیر و نظم اصلی رخدادهای داستان به صورت خطی است و زمان پریشی در آن دیده نمی‌شود. تنها دو نمونه زمان پریشی در ابتدای آن دیده می‌شود. شروع داستان با رؤیای یوسف (علیه السلام)، است که در تعبیر آن جلو رفتی به پایان داستان صورت گرفته که در آنجا یوسف (علیه السلام)، خود را برای برادران معرفی کرده و آنان به اشتباه خویش پی برده، از او پوزش می‌طلبند (معموری، ۱۳۹۲: ۱۵۲).

۶-۳-۳. مدت‌زمان یا دیرش زمانی در داستان یوسف علیه السلام

داستان یوسف علیه السلام از پرده‌های مستقل تشکیل شده که هر یک با موضوع و هدف ویژه با دیرش زمانی خاص خود بیان گردیده است. در هر پرده از داستان، شرح دقیق واقعه با دیرش و مدت‌زمان نسبتاً کوتاه با گونه روایی کنشگر بیان گردیده است، اما در دید کلی، از ابتدا تا پایان داستان، شرح کامل زندگی یوسف علیه السلام با دیرش زمانی نسبتاً طولانی و با گونه روایی تلفیقی به کار رفته است و در نقاط اوج و حساس داستان راوی با نقش حمایت‌گری و وجود شخصیتی خود، به صورت متن گرا به بیان داستان پرداخته است.

۶-۳-۴. پایه مکانی در داستان یوسف علیه السلام

راوی از نوع دانای کل در داستان یوسف علیه السلام مرکز جهت‌گیری مکانی واقع گردیده و آنچه در مکان‌های مختلف اتفاق افتاده است را با جزئیات آن در پرده‌های مختلف داستان شرح می‌دهد و خواننده را همراه با کشگر به مکان‌های خاص داستان سوق می‌دهد. در حالی که نقش شخصیتی خود را نیز در موقعیت‌های مکانی نشان می‌دهد.

۷- برداشت‌های تفسیری از داستان یوسف علیه السلام با استفاده از عناصر روایت

عناصر روایت در داستان یوسف علیه السلام با پردازش زیبا «نحن نقص عليك احسن القصص» (یوسف: ۳)؛ طراحی گردیده است. عناصر شخصیت، زمان، مکان، کشمکش و زاویه دید در راستای معرفی انسان کامل، به‌عنوان نقش الگویی، برای مخاطب با بیان جزئیات داستان نقل شده است، «لقد كان في يوسف و اخوته آيات للسائلين» (یوسف: ۷).

پی‌رنگ‌های داستان، با جلوه‌گری‌هایی میان پروردگار و انسانی برگزیده، از ابتدای کودکی در شخصیت یوسف علیه السلام نمایانگر شده و طریقه سلوک را به‌وضوح رمزگشایی می‌کند. رسیدن به کمال را در حیطة عقل و نفس در بحران‌های مختلف زندگی، با زاویه دیدهای مناسب با شیوایی تمام بیان می‌نماید. کمال عقل را تحت عنوان تعلیم و تعلم، «اتیناه حکما و علما» (یوسف: ۲۲)؛ و کمال نفس را با تهذیب نفس در برابر شهوات ترسیم می‌کند. خداوند یوسف علیه السلام را از مخلصین و صدیقین و محسنین خوانده و به او حکم و علم داده و تاویل احادیثش آموخته، او را برگزیده و نعمت خود را بر او تمام کرده و به صالحینش ملحق ساخته است.

عنصر «شخصیت‌پردازی» در داستان یوسف علیه السلام توسط راوی دانای کل، بیانگر سلوک فردی و اجتماعی شخصیت یوسف علیه السلام است، نقطه آغازین داستان با دیدن خواب توسط وی شروع «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف: ۴)؛ و با توطئه برادران منجر به افکندن او در چاه گردید و علیرغم همه دلبستگی‌ها به پدر، دچار غم و تنهایی گردید «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» (یوسف: ۱۵)؛ و با حمایت پروردگار «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (یوسف: ۱۵)؛ سیر و سلوک فردی برای او در چاه آغاز گردید.

نقش عنصر «زمان» و «مکان» در خودسازی یوسف علیه السلام بسیار کارآمد بوده، زمان واقعه در دوران طفولیت «جاووا اباهم عشاء یبکون» تا زمان بزرگ شدن وی «و لما بلغ اشد» (یوسف: ۲۲)؛ ادامه

داشته و تأثیر مکان‌های مختلف در این فرآیند از قعر چاه، «فی غیابت الجب» تا سرزمین مصر، «قال الذی اشتریه من مصر» (یوسف: ۲۱)؛ و بودن در خانه عزیز مصر، «و راودته التی هو فی بیتها» (یوسف: ۲۳)؛ تأثیرگذار بوده و دوباره بازگشت به «مکان» سختی همچون زندان «قال رب السجن احب الی ما یدعوننی الیه» (یوسف: ۳۳)؛ و با تحمل این دوران به اوج عزت و قدرت می‌رسد، «و کذلک مکننا لیوسف فی الارض» (یوسف: ۵۶)؛ دوران چاه، ورود به مصر و زندان، مکان‌هایی است که دانای کل، در پی‌رنگ داستان استفاده نموده و با تشریح مشکلاتی که در این مکان‌ها برای یوسف علیه السلام اتفاق افتاده، نقش خودسازی را در طی نمودن سلوک فردی تبیین می‌نماید تا جایی که در صحنه و مکان آخر، عزیز مصر می‌گردد و برادران این‌چنین او را مورد خطاب قرار می‌دهند، «یا ائیها العزیزُ مسنًا واهلنا الضرُّ و جئنا ببضاعه مُرْجَاهُ فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلُ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (یوسف: ۸۸).

سلوک فردی یوسف علیه السلام زمینه سازسلوک جمعی وی گردیده و او را در عرصه اجتماعی، سرآمد دوران خود قرار می‌دهد تا جایی که داستانی از داستان‌های قرآن به‌عنوان الگویی ارزشمند و کاربردی در زندگی روزمره، به او اختصاص می‌یابد.

عنصر «کشمکش» در داستان زندگی یوسف علیه السلام نقطه اوج روایت در پردازش داستان است. برجسته‌ترین «کشمکش»، با جلوه‌های پاکدامنی یوسف علیه السلام در برخورد با زلیخا است «وَرَاوَدَتْهُ الْآتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف: ۲۳). یوسف علیه السلام با تهذیب نفس به اوج کمال در حیطة عقل و نفس می‌رسد، رعایت پاکدامنی و فضایل اخلاقی او را در زمره بندگان خالص خدا، «انه من عبادنا المخلصین» (یوسف: ۲۴)؛ قرار می‌دهد.

نتیجه

یافتن پیوندهای ناشناخته در اجزای یک متن، از اهداف اصلی در نگاه ساختاری به اثر ادبی است که نویسنده از این پیوندها، خواسته یا ناخواسته در خلق اثر خود از آن استفاده می‌کند.

در این جستار، روایت‌شناسی به‌عنوان الگویی عملی در تحلیل روایی داستان و با رویکرد مؤلفه‌های روایت شناختی آن در نمونه داستانی قرآن، مطالعه موردی داستان زندگی یوسف علیه السلام مورد تحلیل قرار گرفته است.

یافته‌های پژوهش، در بررسی ساختار روایی داستان یوسف علیه السلام نشان می‌دهد که استفاده از انواع گونه‌های روایت از طرف دانای کل به‌صورت ناهمسان و با رویکرد تلفیقی متن نگار و کنشگر، بیان گردیده است؛ زیرا مرکز جهت‌گیری خواننده گاه بر راوی و گاه بر کنشگر داستان واقع می‌گردد و با آنکه راوی از کنشگران داستان نیست، با قرار گرفتن در خارج از اثر گاهی با تمرکز بر خویشتن و گاهی با توصیف کارکرد کنشگران و کنش‌های آن‌ها به ترتیب نقش تربیتی و ادبی زبان قرآن را تقویت می‌کند. زاویه دید داستان، بیرونی و از نوع دانای کل روایت شده است زیرا راوی بیرون از داستان و واقف بر تمام ماجراست و داستان را با تمام جزئیات بیان می‌کند. هم‌چنین الگوی طرح‌های داستان کامل است به‌جز الگوی اولین طرح داستان «خواب دیدن یوسف علیه السلام و الگوی آخرین طرح داستان «حرکت یعقوب برای دیدار یوسف علیه السلام که به‌نوعی نقطه اوج داستان است زیرا این دو طرح‌واره در راستای یکدیگر قرار گرفته و از یکدیگر رمزگشایی می‌کند.

بنابراین، داستان یوسف علیه السلام با کاربرد زاویه دیدهای مناسب با نقش‌آفرینی در زبان قرآن به‌عنوان الگویی تربیتی ایفای نقش می‌کند. ساختار روایت، منسجم، خطی و بر اساس رابطه علی و معلولی است.

عناصر روایت در برداشت‌های تفسیری از داستان یوسف علیه السلام نقشی برجسته و تاثیرگذار در خواننده دارد، پردازش عنصر «شخصیت» یوسف علیه السلام با استفاده از عناصر دیگر روایت، همچون عنصر «زمان»، «مکان»، «گفتگو» و «کشمکش»، جلوه‌های ویژه‌ای از طی نمودن مراحل بالای سیر و سلوک فردی و اجتماعی را برای مخاطب ترسیم نموده و به‌عنوان نقش الگویی در قرآن مطرح می‌گردد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اخلاقی، اکبر (۱۳۷۷)، تحلیل ساختاری منطق‌الطیر، تهران، فردا.
۳. اخوت، احمد (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان، فردا.
۴. اسکولز، رابرت (۱۳۸۷)، عناصر داستان، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ سوم، تهران، مرکز.
۵. ایگلتون، تری (۱۳۹۰)، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، چاپ ششم، تهران، مرکز.
۶. بامشکی، سمیرا (۱۳۹۳)، روایت‌شناسی داستان‌های مثنوی، تهران، هرمس.
۷. بستانی، محمد (۱۳۷۱)، اسلام و هنر، ترجمه حسین صارمی، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۸. تاپسن، لیس (۱۳۸۷)، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، ترجمه مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی، تهران، حکایت قلم نوین.
۹. تولان، مایکل (۱۳۸۶)، روایت‌شناسی، درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران، سمت.
۱۰. جعفری، حسینعلی (۱۳۷۶)، بررسی هنری بهترین قصه‌های قرآن، چاپ اول، تهران، حوزه هنری.
۱۱. حسینی، محمد (۱۳۹۲)، ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن، چاپ سوم، تهران، ققنوس.
۱۲. خسروی، ابوتراب (۱۳۸۸)، حاشیه‌ای بر مبانی داستان، تهران، ثالث.
۱۳. صالحی نیا، مریم (۱۳۹۴)، قدسیت و ساختار: جستاری در روایت‌شناسی تطبیقی متون قدسی، تهران، نگاه معاصر.
۱۴. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۳)، تفسیر المیزان، ج ۱۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. لیت ولت، ژپ (۱۳۹۰)، رساله‌ای در باب گونه‌شناسی روایت و نقطه دید، ترجمه علی عباسی و نصرت حجازی، تهران، علمی فرهنگی.
۱۶. مارتین، والاس (۱۳۸۶)، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهبان، چاپ سوم، تهران، هرمس.
۱۷. محمدی، محمدهادی (۱۳۷۸)، روش‌شناسی نقد ادبیات کودک، تهران، سروش.
۱۸. محمدی، محمدهادی و علی عباسی (۱۳۸۱)، صد ساختار یک اسطوره، تهران، چیستا.

۱۹. مدبری، محمود و نجمه حسینی سروری (۱۳۸۷)، «از تاریخ روایی تا روایت داستانی»، گوهر گویا، سال دوم، شماره ۶، صص ۱-۲۸.
۲۰. معموری، علی (۱۳۹۲)، تحلیل روایت در قرآن: بررسی توالی منطقی، تهران، نگاه معاصر.
۲۱. مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۸)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، چاپ سوم، تهران، آگه.
۲۲. ملبویی، محمدمتقی (۱۳۸۰)، تحلیلی نو از قصص قرآن، تهران، امیرکبیر.
۲۳. مندنی پور، شهریار (۱۳۹۸)، ارواح شهرزاد، چاپ سوم، تهران، ققنوس.
۲۴. میرصادقی، جمال (۱۳۹۱)، زاویه دید در داستان، تهران، سخن.
۲۵. میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶)، صدسال داستان‌نویسی ایران، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، چشمه.
۲۶. هرمن، دیوید (۱۳۹۱)، روایت‌شناسی ساختارگرا، دانشنامه روایت‌شناسی، ترجمه محمد راغب، زیر نظر فرزاد سجودی، تهران، علم.
۲۷. یونسی، ابراهیم (۱۳۸۶)، هنر داستان‌نویسی، چاپ نهم، تهران، نگاه.

28.Daivid.Crystal.(1992).An Encyclopedic Dictionary of language and language.Oxford.

29.Silverman.Kaja. (1983).The subject of Semiotics.New York.Oxford university press.

30.Sless.David (1986).In search of Semiotics London.Croom Helm.

31.Hawkes.Terence (1977).Structuraism and Semiotics.London.Routledge.

32.Lintvelt, jaap (1981), Essai, de typologic narrative: le point de vue, Paris: Jose cort.